




RESEARCH ARTICLE

## The Requirements of Iran's Foreign Policy in Types of International Order

Elham Rasooli Saniabadi 

Associate Professor of International relations, Faculty of Law, Political Science and history, Yazd University, Yazd, Iran

Corresponding Author's Email: [rasooli@yazd.ac.ir](mailto:rasooli@yazd.ac.ir)

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.97828>

Received: 15 January 2024  
Accepted: 27 February 2024

### ABSTRACT

The debate about the international order, how it is changed and built, as well as its types, has been one of the most important subjects in the literature of international relations. From the perspective of this paper, this issue can have a very important value in foreign policy literature, because attention the types of order and how to deal with it can be considered as one of the important preconditions in the successful foreign policy making. In this regard, this article by assuming three parallel orders in the current international system, i.e. "hegemonic order, balance of power order and institutional order", seeks to answer the question of how the most important policy prescriptions of Iran in these three orders should be? In response to this question, it is suggested that Iran should be considered as a rational actor and constitutive revisionist in the hegemonic order, as a rational actor and security or power seeking actor in the balance of power order, and as a norm-creating and idea-creating actor in the institutional order. Each of these roles requires the use of specific policies that will be discussed in the article. This research is considered a prescriptive research whose policy prescriptions are according to the theoretical framework of the relevant literature.

**Keywords:** Iran, Bandwagoning, International Order, Hegemonic Order, Balance of Power.

**Citation:** Rasooli Saniabadi, Elham (2024). The Requirements of Iran's Foreign Policy in Types of International Order. *Iranian Journal of Public Policy*, 10 (1), 190-206.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.97828>

Published by University of Tehran.



This Work Is licensed under a [Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International \(CC BY-NC 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/)



## مقاله پژوهشی

# بایسته‌های سیاست خارجی ایران در انواع نظم بین‌المللی

الهام رسولی ثانی آبادی <sup>ID</sup>

دانشیار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، علوم سیاسی و تاریخ، دانشگاه یزد، یزد، ایران

رایانامه نویسنده مسئول: [rasooli@yazd.ac.ir](mailto:rasooli@yazd.ac.ir)

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.97828>

تاریخ دریافت: ۲۵ دی ۱۴۰۲  
تاریخ پذیرش: ۸ اسفند ۱۴۰۲

## چکیده

مناظره درباره نظم بین‌الملل، چگونگی تغییر و بر ساخته شدن و همچنین انواع آن یکی از مهم‌ترین حوزه‌های موضوعی در ادبیات روابط بین‌الملل بوده است. از منظر این مقاله این موضوع می‌تواند جایگاه بسیار مهمی در ادبیات سیاست‌گذاری خارجی نیز داشته باشد، چراکه آشنایی با انواع نظم و چگونگی برخورد با آن می‌تواند به عنوان یکی از پیش‌شرط‌های مهم در سیاست‌گذاری موفق هر دولتی محسوب شود. در همین راستا این مقاله با مفروض قراردادن سه نظم موازی در نظام بین‌الملل کنونی یعنی «نظم هژمونیک، نظم موازنه قدرت و نظم نهادی» در پی پاسخ به این پرسش است که مهم‌ترین تجویزات سیاست‌گذارانه جمهوری اسلامی ایران در این سه نظم چگونه بایستی باشد؟ در پاسخ به این سؤال پیشنهاد می‌شود که ایران باید به عنوان یک بازیگر عقلانی تجدیدنظرطلب سازنده در نظم هژمونیک، به عنوان یک بازیگر عقلانی امنیت‌جو و قدرت‌طلب در نظم موازنه قدرت و به عنوان یک بازیگر هنجارساز و ایده‌ساز در نظم نهادی عمل نماید.

**واژگان کلیدی:** دنباله‌روی، نظم بین‌الملل، نظم هژمونیک، موازنه قدرت، سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران.

**استناد:** رسولی ثانی آبادی، الهام (۱۴۰۳). بایسته‌های سیاست خارجی ایران در انواع نظم بین‌المللی. فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی، ۱۰ (۱)، ۱۹۰-۲۰۶.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.97828>



ناشر: دانشگاه تهران.

## مقدمه

مناظره در باره نظم و نظام بین‌الملل یکی از مهم‌ترین و در عین حال جذاب‌ترین حوزه‌های مطالعاتی در ادبیات روابط بین‌الملل به ویژه در سال‌های اخیر بوده است. در همین راستا نظریه پردازانی از جمله جان ایکنبری، جان مرشایمر، جوزف نای و ... به تولید ادبیات در این حوزه پرداخته‌اند (بنگرید به: Acharya, 2010. 2018. Griffiths, 2017. Kissinger, 2014. Morgan, 2008. Nye, 2016. Mersheimer, 2018. Ikenberry, 2001). به طور کل نظام بین‌الملل دارای ساختاری است که بیان‌کننده نحوه توزیع قدرت میان واحدها و عناصر تشکیل‌دهنده نظام است. در این نگاه ساختار توزیعی یعنی قطب‌بندی نظام بین‌الملل<sup>۱</sup> مورد بررسی و توجه قرار می‌گیرد (تعداد قدرت‌های بزرگ و همچنین مناسبات میان آن‌ها). نظام بین‌الملل همواره دارای نظامی است که به معنای الگوی پایداری از ترتیبات اجتماعی است که واجد هر دو بعد ساختاری و کارکردی است. بعد ساختاری آن مربوط به چگونگی آرایش یافتن امور و سرشت روابطی است که میان اجزای تشکیل‌دهنده نظام وجود دارد. بعد کارکردی نظم نیز ناظر بر هدف ترتیبات است. بنابراین وقتی اجزای تشکیل‌دهنده در جایگاه مناسب خود قرار گیرند و هدف مورد نظر را برآورده سازند، گفته می‌شود که نظم برقرار شده است (Bahadorkhani and Darabi, 2016: 91). هدلی بال نیز در تعریف نظم بین‌المللی با تمایز گذاردن میان این مفهوم و مفهوم نظام بین‌الملل، بیان می‌کند که نظام بین‌الملل زمانی شکل می‌گیرد که دو یا چندین دولت به اندازه کافی در تماس با یکدیگر باشند و تاثیراتی بر تصمیم‌گیری یکدیگر داشته باشند، در حالی که نظم بین‌الملل الگوی فعالیتی است که اهداف اولیه جامعه دولت‌ها یا جامعه بین‌المللی را حفظ می‌کند (Bull, 2002: 10). مرشایمر نیز برای نظم‌های بین‌المللی دو کارکرد را مشخص می‌کند، نخست مدیریت روابط بین‌دولتی و دوم مدیریت رفتار دولت‌های کوچک تر توسط قدرت‌های بزرگ (Mearsheimer, 2018). مطابق با ادبیات نظری نظم‌های بین‌الملل می‌توانند توسط مواردی چون: جنگ، عدم تقارن‌های قدرت، بحران‌های اقتصادی، ترجیحات متفاوت میان اعضای نظام، سیاست‌های داخلی دولت‌ها و درجه پایین نهادینه شدگی دچار آشوب و یا بحران شوند (Rasooli Saniabadi, 2022: 280). این مقاله با دو پیش‌فرض به پرسش اصلی می‌پردازد. اولین پیش‌فرض آن است که موضوع نظم بین‌الملل و به ویژه انواع آن نه تنها در ادبیات روابط بین‌الملل بلکه در ادبیات سیاست‌گذاری خارجی نیز می‌تواند بحث بسیار مهمی باشد، چرا که آشنایی با انواع نظم و چگونگی برخورد با آن، می‌تواند به عنوان یکی از پیش‌شرط‌های مهم در سیاست‌گذاری موفق هر دولتی محسوب شود. پیش‌فرض دوم آن است که در نظام بین‌الملل کنونی می‌توان شاهد عناصر سه نظم هژمونیک، نظم موازنه قدرت و نظم نهادی به طور همزمان بود. بنابراین مطابق با این دو پیش‌فرض پرسش اصلی این مقاله آن است که مهم‌ترین تجویزات سیاست‌گذارانه ج ایران در این سه نظم چگونه بایستی باشد؟ پرسش فرعی نیز آن است که در هر یک از نظم‌های نام برده ج ایران بایستی دارای چه نقش هویتی باشد؟ سازمان دهی این مقاله به این صورت است که ابتدا به بررسی ادبیات موجود در باب انواع نظم و تغییر در آن خواهیم پرداخت، سپس به بررسی چهارچوب نظری این مقاله یعنی نظم هژمونیک، نظم موازنه قدرت و نظم نهادی می‌پردازیم و با استفاده از داده‌های این دو مبحث، در بخش تحلیل و اصلی مقاله به ارائه تجویزات سیاست‌گذارانه برای ج ایران در نظم‌های سه گانه بر اساس نقش‌های تعریف شده در هر یک از این نظم‌ها خواهیم پرداخت.

## بررسی ادبیات موجود در باب نظم، انواع نظم و گذار نظم بین‌الملل

با بررسی ادبیات نظری موجود پیرامون نظم بین‌الملل و انواع آن و همچنین ادبیات مربوط به گذار نظم با تعاریف و دسته‌بندی‌های متفاوتی مواجه هستیم. در این مبحث آثار مرتبط را در سه بخش مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱،۱ آثار مرتبط با تعریف نظم: در این گونه آثار نظریه‌پردازان بسته به دیدگاه نظری خود به ارائه تعاریف مختلفی از نظم می‌پردازند. به عنوان مثال از منظر آیکنبری به عنوان یک نظریه‌پرداز لیبرال، نظم به معنای ترتیبات اداره امور در تعاملات میان دولت‌ها است که شامل قواعد بنیادین، اصول و نهادهاست. از نظر وی چگونگی ایجاد این نظم و همچنین نحوه فروپاشی و معماری نظم جدید، از مهم‌ترین مسائل روابط بین‌الملل است (Ikenberry, 2008: 24). هدلی بول نظریه‌پرداز اصلی مکتب انگلیسی نیز با تأکید بر عنصر اجتماعی و معنایی نظم، در تعریف نظم آن را وجود رابطه‌ای از الگومندی میان اجزا می‌داند، یعنی رابطه اجزا تصادفی نیست و در نظم بایستی بتوان مجموعه‌ای از اهداف و ارزش‌ها را پیش برد. بنابراین نظم امری اجتماعی است، به این معنا که در حیات اجتماعی اهداف اولیه‌ای وجود دارد که نظم بایستی بتواند کمابیش آن‌ها را تأمین نماید. از نظر بول نظام داخلی جامعه است، نظام بین‌المللی نیز می‌تواند جامعه باشد و دولت‌ها اهدافی را تحت شرایط نظم حاصل از جامعه دنبال کنند (Bull, 2002: 8). والتز نظریه‌پرداز نوواقع‌گرای روابط بین‌الملل با تأکید بر مفهوم سیستم و سطح تحلیل کلان، هر نظامی از جمله نظام بین‌الملل را متشکل از سه عامل می‌داند: واحدهایی که شدت تعاملشان به مراتب بیشتر از تعاملشان با واحدهای خارج از نظام است، ساختاری که این واحدها در آن به تعامل با یکدیگر می‌پردازند و چگونگی تعامل واحدها با یکدیگر یا الگوی تعامل میان آن‌ها که فرایند نظام را شکل می‌دهد. از نظر وی در نظام بین‌الملل با سرشت آنارشی هیچ تمایز کارکردی میان واحدهای سیاست بین‌الملل یعنی دولت‌ها وجود ندارد و همه آن‌ها بازیگرانی امنیت‌جو هستند (Waltz, 1979: 88). چنان در تعریف نظم بین‌المللی میان ساختار قدرت و نظم تمایز قائل می‌شود. از نظر او ساختار قدرت چگونگی توزیع قدرت در نظام بین‌الملل، تغییر در جایگاه دولت‌ها و تغییر در توانمندی‌های نسبی میان دولت‌ها را نشان می‌دهد که همه این‌ها می‌تواند نظم بین‌المللی را مورد تهدید قرار دهد. در حالی که نظم بین‌المللی انعکاس‌دهنده اصول هنجاری مشترک در مورد مشروعیت قواعد حاکمه، محدودیت استفاده از زور و احترام به حاکمیت سایر دولتهاست (Chan, 2018: 614).

۲،۱ آثار مرتبط با تقسیم‌بندی نظم: در تقسیم‌بندی انواع نظم نیز نظرات گوناگونی وجود دارد. به عنوان مثال از منظر کنت والتز میان دو نظم آنارشیک بین‌الملل و نظم سلسله‌مراتبی که در نظام‌های سیاسی داخلی وجود دارد، تمایز وجود دارد (Waltz, 1979). مرشایمر نیز میان دو نوع از نظم بین‌المللی<sup>۱</sup> و نظم محدود<sup>۲</sup> تمایز قائل می‌شود. منظور از نظم بین‌الملل نظامی است که شامل همه قدرت‌های بزرگ جهان شود. حالت ایده‌آل این نظم آن است که تمامی و یا اکثر دولت‌های نظام بین‌الملل را در خود شامل شود. در مقابل این نظم، نظم‌های محدود وجود دارد که به لحاظ اعضا و عضوگیری، دارای محدودیت است. این نوع از نظم‌ها شامل همه قدرت‌های بزرگ نمی‌شود و معمولاً منطقه‌ای است (Mearsheimer, 2018: 9). گریفیتس میان دو نوع نظم «آنارشی / مکانیکی» و «سلسله‌مراتبی / ارگانیک»<sup>۳</sup> تمایز قائل می‌شود. از نظر وی در نظم آنارشی مکانیکی هیچ تقسیم‌کاری وجود ندارد و سیستم کاملاً غیر متمرکز است. در این نظم همچنین ارتباط میان اعضا بسیار ضعیف است، اگرچه اعضا به طور کامل از یکدیگر جدا نیستند. در نقطه مقابل این نوع نظم، نظم سلسله‌مراتبی / ارگانیک وجود دارد که وجه اصلی آن تمرکز سیاسی کامل و تفاوت کارکردی میان اعضا است. سلسله‌مراتبی در روابط بین‌الملل به معنای داشتن حکومت و یا اقتدار مرکزی است (Griffits, 2017: 140). بنابراین از نظر گریفیتس با توجه به درجه تمرکز سیاسی می‌توان طیفی از آنارشی کامل تا سلسله‌مراتبی کامل را تصور کرد. هدلی بول نیز میان نظم بین‌المللی و نظم جهانی<sup>۴</sup> تمایز قائل می‌شود، به این معنا که از نظر وی نظم بین‌المللی به روابط میان دولت‌ها اشاره دارد در حالی که نظم جهانی به روابط میان دولت‌ها و کل جامعه بشری ارجاع دارد (Bull, 2002: 45).

1. International Order  
2. bounded Order  
3. Organic Hierarchy  
4. World Order

۳،۱. آثار مرتبط با تغییر نظم و یا گذار قدرت در نظم بین‌الملل: در بحث تغییر و یا گذار قدرت نیز مروری بر ادبیات و نظرات موجود نشان می‌دهد که ما با دو دسته از آثار پیرامون تغییر نظم و یا گذار قدرت مواجه هستیم. دسته اول که بیشتر شامل ادبیات واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل می‌شود و این دسته از آثار با تمرکز با مفهوم قطبیت، یا قطب‌بندی بر تغییر از یک قطب‌بندی به قطب‌بندی دیگر اشاره می‌کنند و آن را مصداق تغییر نظم و یا به عبارت دقیق‌تر، تغییر در درون نظم آنارشیک و تغییر در توزیع قدرت می‌دانند و دسته دوم آثار مرتبط با گذار قدرت و یا نظریه‌های «چرخش قدرت»<sup>۱</sup> هستند که تفاوت اصلی بحث‌شان با دسته اول تأکید بر نظم هژمونیک در مقابل نظم موازنه قدرت و همچنین تأکید بر سلسله‌مراتبی بودن نظم در مقابل آنارشیک بودن آن است.



شکل ۱. تغییر نظم از منظر انواع ادبیات روابط بین‌الملل (منبع: یافته‌های پژوهش)

در ادبیات رئالیستی مفهوم قطب<sup>۲</sup> که یک مفهوم استعاری است و از علم فیزیک گرفته شده است از اهمیت بسیاری برخوردار است و به معنای مرکز جذب بودن و یا دولتی است که توان مرکزیت‌یابی و توان جذب کردن را داشته باشد، بنابراین قطب با مفهوم قدرت بزرگ بودن فرق دارد. به عبارت دیگر قدرت‌های بزرگ می‌توانند قطب نباشند. در همین راستا در ادبیات رئالیستی تغییر نظم به معنای تغییر در توزیع قدرت و تغییر از یک قطب‌بندی به قطب‌بندی دیگر مثلاً تغییر از نظام تک‌قطبی به دوقطبی و یا دوقطبی به چندقطبی و یا بالعکس است. در مقابل از منظر پیروان نظریه چرخش و یا انتقال قدرت، نظام بین‌الملل در هر دوره دارای قدرت برتر و مسلطی است که معمولاً از آن به عنوان هژمون یاد می‌شود. هژمونی که بنا به منافع خود و متحدانش به نظمی شکل می‌دهد که نظم هژمونیک نام دارد. نظمی که در دوران حیات خودش با ثبات، مشروعیت‌زدایی و نهایتاً تمرکززدایی مواجه می‌شود و جایگزین نظم هژمونیک دیگری می‌شود. بنابراین در نظم هژمونیک ما همیشه با قدرت‌ها و یا دولت‌های حافظ وضع موجود و

1. Power Cycle Theories  
2. Pole

قدرت‌ها و دولت‌های تجدیدنظرطلب<sup>۱</sup> و یا چالشگر مواجه هستیم. از منظر اورگانسکی و چالرز دوران؛ همه دولت‌ها در نظام بین‌الملل از جمله قدرت‌های مسلط و بزرگ، دارای یک چرخه قدرت در سیستم منطقه‌ای و جهانی هستند. این چرخه شامل مراحل تولد یک قدرت بزرگ، رشد، بلوغ و افول می‌باشد و بیانگر مسیر کلی تحولات قدرت نسبی یک کشور در بازه‌های زمانی مختلف بوده که تحولات سیستم و رقابت میان قدرت‌های بزرگ را نیز نشان می‌دهد (Doran, 1991). بنابراین طبق این نمودار می‌توان دوره‌های گذار را در نظم بین‌الملل مورد توجه قرار داد. طبق این نظریه، هر نظامی متشکل از هرمی از قدرت است و کنشگران مختلف بر اساس جایگاه و موقعیت خود در این هرم به نیروهای حافظ وضع موجود و یا تجدیدنظرطلب تقسیم می‌شوند. این دوگانه باعث ظهور چالش‌هایی خواهد شد که در نهایت به جابه‌جایی جایگاه‌ها در هرم و چرخه جدیدی از قدرت خواهد شد. در همین راستا نظریه‌پردازانی چون ارگانسکی، کاگلر و تامن انتقال قدرت از آمریکا به چین را یکی از مهم‌ترین روندهای آتی نظام بین‌الملل بیان می‌کنند (Tammen and Kugler, 2006). در مقابل نظریه‌پردازانی چون آیکنبری و کسینجر در کنار تأکید بر ظهور چین به عنوان یک ابرقدرت همچنان بر این باورند که این ظهور و خیزش به معنای انتقال قدرت و رهبری جهانی آمریکا به چین نمی‌باشد، چرا که ماهیت باز و پذیرنده نظم بین‌الملل لیبرال چین را جذب خود خواهد کرد (Kissinger, 2014). از نظر آیکنبری، تغییر در نظم بین‌الملل لیبرال بایستی از دو منظر مورد توجه قرار گیرد. منظر اول مربوط می‌شود به بحران اقتدار در درون این نظم (چالش برای رهبری آمریکا و ایجاد قطب‌های جدید<sup>۲</sup> در نظام بین‌الملل توسط قدرت‌های نوظهور<sup>۳</sup> که هر کدام در درون این قطب‌ها دارای اتحادیه‌های امنیتی، الگوهای تجاری و شبکه‌های سیاسی مربوط به خودشان هستند) و منظر دوم مربوط می‌شود به وجود بحران در اصول و پایه‌های شکل‌دهنده این نظم و جایگزینی آن با نظامی غیرلیبرال مثلاً نظامی اقتدارگرایانه. آیکنبری ادعا می‌کند که بحران در نظم بین‌الملل لیبرال مربوط به بحران اقتدار در درون این نظم است و نه اصول شکل‌دهنده به آن، به این معنا که قدرت و اقتدار ممکن است از آمریکا به دولتی دیگر منتقل شود اما این به معنای ظهور نظم‌های رقیب نیست (Ikenberry, 2010: 518). بنابراین وی گذار از یک هژمون لیبرال به هژمون لیبرال دیگر را ممکن می‌داند اما گذار از یک هژمون لیبرال به هژمون غیرلیبرال را خیر. فرید زکریا در کتاب خود تحت عنوان «جهان پساآمریکایی» بیان می‌کند که در حال حاضر نظام بین‌الملل وارد سومین جابه‌جایی ساختاری قدرت یعنی تغییر در توزیع قدرت شده است و این تغییر شامل شکل‌گیری قدرت‌های جدید و خیزش دیگران به ویژه در حوزه‌های اقتصادی و صنعتی بوده است. اگرچه از نظر وی این خیزش دیگران به معنای ورود به جهان ضدآمریکایی نیست، بلکه ما با یک جهان پساآمریکایی مواجه هستیم، جهانی که در آن قدرت‌های بزرگ جدید چالشی برای نظم آمریکایی ایجاد نخواهند کرد (Zakaria, 2008). در کنار این دو دیدگاه در باب تغییر و گذار نظم بین‌الملل، دیدگاه‌هایی نیز وجود دارند که فارغ از تأکید بر نظم مبتنی بر قطبیت و یا چرخش قدرت از یک هژمون به هژمون دیگر، بر مفهوم جهان بی‌قطب<sup>۴</sup> و یا جهان ترکیبی<sup>۵</sup> تأکید می‌کنند. به عنوان مثال، نظریه‌پردازان استدلال می‌کنند که قدرت‌های بزرگ غیرغربی از جمله چین و یا روسیه در حال تلاش برای طراحی نظم جدیدی هستند که این نظم بر پایه تکثر نهادی و ایده‌ای<sup>۶</sup> در حکمرانی امور جهانی است (Acharya, 2018). از منظر آچاریا، جهان وارد گذار ایده‌ها و مواجهه با ایده‌های از پایین شده است. به این معنا که نظریه‌پردازان غیرغربی به تدریج نقش فزاینده‌ای در تولید ایده‌های جدید پیدا کرده اند. ایده‌هایی چون توسعه انسانی و یا حاکمیت مسئولیت‌پذیر (Acharya, 2016: 157). برخی دیگر از نظریه‌پردازان نیز استدلال می‌کنند که جهان وارد یک نظم بین‌المللی پسالیبرال شده است، یک نظم ترکیبی<sup>۷</sup> که در آن یک پارادایم خاص مسلط نیست و جهان با قواعد و هنجارهای پیچیده‌ای در هر حوزه مواجه است که می‌تواند به طور همزمان موجب ایجاد فرصت‌های جدید، بی‌ثباتی‌های مداوم، نااطمینانی و

1. Revisionist States
2. New Poles
3. Emerging states
4. world without poles
5. Hybrid World
6. Ideational and Institutional Pluralism
7. a New Age of Hybridity

گاهی اضطراب شود. در این عصر ترکیبی کشورهایی چون چین و سایر قدرت‌های غیرغربی به طور فزاینده‌ای نقش ضد هژمونیک را در ایجاد نظم جدید ایفا می‌کنند. در این نظم هایبیریدی اگرچه همکاری بر سر مسائل و موضوعات اقتصادی میسر است اما همچنان منازعات مهمی در عرصه‌های تکنولوژیکی، سیاسی و امنیتی میان قدرت‌های بزرگ وجود دارد (Onis and Kutlay, 2020, 127). هاس نیز با تأکید بر جهان بدون قطب بیان می‌کند که فرایندهای جهانی شدن و تقویت کنشگران غیردولتی فرامرزی سبب شده که برتری آمریکا در حوزه‌های مختلف دچار چالش شده و ما شاهد تکرر و انتشار قدرت در لایه‌های مختلف نظام بین‌الملل و در سطوح مختلف و در نهایت یک جهان بی قطب باشیم، در این جهان هیچ قدرتی حتی کنسرت قدرت‌ها نیز نمی‌تواند بر روندها تسلط یابد (Hass, 2014: 75). در مقابل دیدگاه والتز، وولفورت و بروکز با نگاهی بدبینانه استدلال می‌کنند که در دنیای تک‌قطبی به دلیل فاصله قدرت بسیار زیاد میان تک‌قطب و دیگر دولت‌ها، هزینه توازن بسیار بالا بوده و امکان ایجاد اقدامات دسته‌جمعی قدرت‌های درجه دوم در مواجهه با تک قطب بسیار نادر است، بنابراین جهان تک‌قطبی یک جهان «خارج از موازنه»<sup>۱</sup> است (Brooks and Wohlforth, 2002).

جدول ۲. مروری بر مهم‌ترین دیدگاه‌های نظری در باب تداوم و یا تغییر نظم بین‌الملل

تاکید بر لحظه تک قطبی و ظهور رفتارهای موازنه بخش (Waltz, 2002).	تاکید بر تداوم نظم تک قطبی به دلیل هزینه بالای توازن علیه تک قطب و فاصله قدرت، جهان خارج از موازنه (Brooks and Wohlforth, 2002).
تاکید بر انتقال قدرت از آمریکا به چین (Tammen and Kugler, 2006).	تاکید بر جذب چین در نظام بین‌الملل لیبرال (Kissinger, 2014).
تاکید بر بحران و تغییر رهبری در درون نظم بین‌الملل لیبرال (Ikenberry, 2010).	پیش بینی تغییر نظم از یک نظم یک-چندقطبی به نظم‌های دو-چندقطبی و یا چندقطبی (Buzan, 2004)
تاکید بر جهان پس‌امریکایی و ظهور و خیزش دیگران (Zakaria, 2008).	تاکید بر جهان بدون قطب و یا ایجاد نظم ترکیبی پس‌لیبرال (Hass, 2014. Onis and Kutlay, 2020).

منبع: یافته‌های پژوهشگر

### چهار چوب نظری: نظم هژمونیک، نظم موازنه قدرت و نظم نهادی

با مروری بر مهم‌ترین آثار تولیدشده در باب نظم بین‌الملل، این مقاله نظم هژمونیک، نظم موازنه قدرت و نظم نهادی را مهم‌ترین گونه‌های نظم در نظر می‌گیرد که هر کدام دارای عناصر مربوط به خود بوده و در عین حال می‌توانند به طور هم‌زمان در نظام بین‌الملل کنونی وجود داشته باشند و بر کنشگری بازیگران نظام بین‌الملل دارای تاثیرات مقدروری و امکان‌بخش و همچنین محذوری و محدودیت‌بخش باشند. در ادامه به بررسی مهم‌ترین ویژگی‌های این نظم‌های سه‌گانه خواهیم پرداخت.

**نظم هژمونیک:** نظم هژمونیک یک نظم مبتنی بر ایدئولوژی مشروعیت‌بخش، میزانی از رضایت طبقه فرودست و درجه‌ای از قانونمندی روابط میان رهبر هژمون و دیگر اعضای نظام بین‌الملل است (Rasooli Saniabadi, 2022: 429). این نظم به لحاظ توزیع قدرت، دارای شباهت با نظم تک‌قطبی بوده چرا که در هر دو نظم ما با نظم تک‌قدرت‌محور مواجه هستیم، اما نکته قابل توجه آن که دولت تک‌قطب صرفاً بر منابع مادی نظام تسلط دارد، این درحالی است که دولت هژمون در کنار تسلط بر منابع مادی نظام بر رفتار دیگر بازیگران نیز مسلط است و سیاست‌ها و رفتارهای دیگران را مطابق با ترجیحاتش هدایت می‌کند (Guner, 2017: 24). بنابراین در نظام تک‌قطبی اگرچه روابط سلسله‌مراتبی میان دولت‌ها وجود دارد، اما این روابط در درون چهارچوب و یا محیط آنارشی اتفاق می‌افتد و تک قطب کنترل ناکاملی بر بازیگران نظام دارد، این در حالی است که در ساختار هژمونی سرشت نظام بین‌الملل سلسله‌مراتبی است (Wang, 2021: 835- 837). از سوی دیگر در نظم هژمونیک به عنوان نظمی که مبتنی بر قانون و محدودیت‌های رفتاری است، میزان وابستگی متقابل میان اعضا نیز بسیار بیشتر از نظم تک‌قطبی است.

1. Out of Balance

انطباق داوطلبانه<sup>۱</sup> و چندجانبه‌گرایی<sup>۲</sup> نیز ویژگی خاص نظام هژمونیک است. با وجودی که هژمون از تهدید به کاربرد زور و گاه حتی عملاً از زور در روابط خود با کشورهای دیگر که خود را با سیاست‌های آن انطباق نمی‌دهند استفاده می‌کند، اما قاعده اصلی این است که بتواند همراهی سایر دولت‌ها را بر اساس آمیزه‌ای از پادشاهی مادی و مشروعیت ایدئولوژیک جلب کند (Puchala, 2005: 572). از نظر گودارد نظام بین‌الملل ساختاری شبکه‌ای مترتب بر ارتباط‌هایی عینی مانند اتحادها و ائتلاف‌ها و همچنین ارتباطات ذهنی چون هنجارها و روایت‌ها دارد. این شبکه موجب ایجاد مجموعه‌ای به هم پیوسته تعاملات میان کنشگران می‌شود که معمولاً در کنترل قدرت یا قدرت‌های مسلط بر نظام است. از نظر وی در نظم هژمونیک قدرت مسلط تلاش می‌کند تا الگوهای ارتباطی و هنجاری خود را به عنوان استاندارد بر دیگر اعضای نظام بین‌الملل تحمیل نماید و به گونه‌ای سایر دولت‌ها را جامعه‌پذیر نماید (Goddard, 2018: 766). پر واضح است که یکی از مشخصه‌های نظام بین‌الملل کنونی، وجود عناصر نظم هژمونیک به رهبری آمریکا است. در همین رابطه آیکنبری با استفاده از مفهوم «نظم بین‌الملل لیبرال» بر این باور است که این نوع از نظم توسط آمریکا و شرکایش پس از جنگ جهانی دوم ایجاد شد. از مشخصه‌های اصلی این نظم می‌توان به وجود بازار آزاد و وابستگی متقابل اقتصادی، نهادهای چندجانبه<sup>۳</sup> و همکاری امنیتی<sup>۴</sup>، رهبری هژمونیک آمریکا و برجسته‌بودن دموکراسی اشاره کرد. در همین راستا ایالات متحده آمریکا به عنوان اولین شهروند این نظم، مسئولیت رهبری آن را نیز بر عهده گرفت و با تشویق اقتصاد جهانی، همکاری‌های بین‌المللی و ارزش‌های جهانی به بهتر شدن این نظم کمک کرد و از کمک شرکای خود هم چون اعضای اتحادیه اروپا و یا ژاپن نیز بهره برد (Ikenberry, 2010: 518). بنابراین در این نظم اگر چه ممکن است سطوح بالایی از وابستگی متقابل اقتصادی میان واحدها وجود داشته باشد، اما اقتدار سیاسی متمرکز بوده و مبتنی بر رهبری و متابعت است. از نظر مرشایمر نیز نظم دوران جنگ سرد به رهبری آمریکا یک نظم محدود به جامعه غربی بود که بر پایه بنیادهای واقع‌گرایانه بنا شده بود. این نظم نه بین‌المللی بود و نه لیبرال. این درحالی است که نظم پساجنگ سرد یک نظم بین‌المللی و لیبرال به شمار می‌رود که بر خلاف نظم قبلی نقش مهمی در کنترل اقتصاد جهانی دارد. از نظر وی نظم کنونی یک نظم ایدئولوژیک مبتنی بر هژمونی لیبرال آمریکا است که مایل است ارزش‌های گفتمان خود را به سایر اعضای نظام بین‌الملل تحمیل نماید، مانند هژمونی لیبرال آمریکا. در مقابل نظم غیرایدئولوژیک، نظامی است که در آن تک قطب دارای ایدئولوژی جهانی نیست و بنابراین خود را متعهد نمی‌داند که ارزش‌های سیاسی خود را به سایر اعضای نظام تحمیل نماید، تنها مساله مهم برای چنین تک‌قطبی، مورد چالش قرار نرفتن منافع اقتصادی و یا تمامیت ارضی‌اش است (Mershiemer, 2018: 9). از نظر وبر و جنتلسون، نظم بین‌الملل لیبرال دارای ایده‌های مرکزی چون صلح بهتر از جنگ است، هژمونی بهتر از توازن قدرت است، سرمایه‌داری بهتر از سوسیالیسم است، دموکراسی بهتر از دیکتاتوری است و نهایتاً فرهنگ لیبرال دموکراسی غربی بهتر از فرهنگ سایر جهان است، می‌باشد (Weber and Jentleson, 2010).

**نظم موازنه قدرت:** همان‌گونه که بیان شد این نظم مورد تأکید ادبیات واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل است که شامل نظم امنیت‌محور دو و یا چندقطبی است. از نظر مرشایمر این نظم‌ها کاملاً رئالیستی و مبتنی بر رقابت‌های امنیتی میان دو و یا چندقطب است. همچنین در چنین نظامی، ملاحظات امنیتی بسیار مهم‌تر از ملاحظات ایدئولوژیک است و ما شاهد تعدادی از نظم‌های محدود به تعداد قطب‌ها در نظام بین‌الملل هستیم، قطب‌هایی که می‌توانند با یکدیگر دارای وابستگی متقابل اقتصادی باشند، عاملی که به عنوان یک عامل بازدارنده جنگ میان آن‌ها تبدیل می‌شود و در حالتی دیگر نیز هیچ‌گونه وابستگی متقابل اقتصادی میان قطب‌ها وجود ندارد که احتمال رویارویی و جنگ بسیار بیشتر است (Mershiemer, 2018: 10). برخلاف نظم هژمونیک که دارای سرشتی سلسله‌مراتبی بود، سرشت نظم موازنه قدرت آنارشی است و منبع ثبات در این نظم برابری و توازن قدرت به

1. Voluntary Compliance  
2. Multilateralism  
3. Multilateral Institutions  
4. Cooperative Security

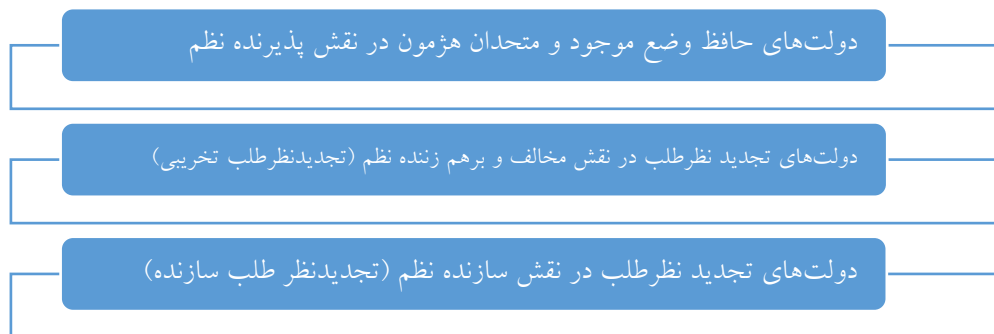


جای برتری قدرت رهبری هژمون است. این نظم بر پایه اتحادها و ائتلاف‌هایی میان نیروهای حافظ وضع موجود و نیروهای تجدیدنظرطلب است. در این نظم همچنین انواع موازنه درونی و بیرونی و همچنین موازنه سخت نظامی و غیرنظامی دارای اهمیت بسیار زیادی است. در همین رابطه؛ کالین المان و یا شویبلر، موازنه قدرت را شامل بهبود توانمندی‌های نظامی یک دولت، برای شکست و یا بازداشتن رقیب می‌دانند (Elman, 2002. Schweller, 2004). تعریف و برداشت والتز نیز از موازنه و تقسیم موازنه به دو بخش «موازنه درونی» در قالب توسعه توانمندی‌های نظامی و «موازنه بیرونی» در قالب اتحادهای نظامی و مسابقات تسلیحاتی ناظر بر بعد نظامی موازنه در قالب موازنه سخت می‌باشد (Waltz, 1979).

**نظم نهادی:** مطابق با تعاریفی که از نظم بین‌الملل می‌شود؛ نهادها و قواعد، بخش جدایی‌ناپذیری از هر نظم بین‌الملل می‌باشند. به عنوان مثال از نظر مرشایمر، نظم مجموعه‌ای از نهادهای بین‌المللی سازمان یافته است که به هدایت و مدیریت تعامل میان دولت‌های عضو کمک می‌کند. بنابراین نهادها عنصر اصلی نظم بین‌المللی هستند و عنصر دوم نیز رضایت دولت‌هایی است که موافقت می‌کنند از این نهادها متابعت نمایند (Mershiemer, 2018: 12). مورگان نیز در تقسیم‌بندی خود از انواع نظم بین‌الملل، از نظم امنیت‌محور متشکل از از نهادها صحبت می‌کند که در این نوع از نظم؛ مرکز اصلی ایجادکننده نظم، نهادهای لیبرال و هدف نظم نیز ایجاد عدالت جهانی است. در این نوع از نظم، نهادهای بین‌المللی به جای دولت‌های دارای حاکمه، مسئولیت ایجاد نظم را بر عهده دارند. در این نظم همچنین امنیت از آن چیزی که رئالیست‌ها مدنظر دارند، بسیار وسیع‌تر و گسترده‌تر است و شامل امنیت غذایی، امنیت محیط زیستی و امنیت سلامت نیز می‌شود. در چنین نظامی نهادها، قوانین و هنجارهای بین‌المللی منجر به تشکیل یک جامعه بین‌الملل شده و مداخله نظامی تنها با مجوز حقوق بین‌الملل و سازمان ملل مجاز و مشروع است (Morgan, 2008: 136). بنابراین در نظم نهادی، تمرکز اصلی بر چگونگی تأمین امنیت افراد به جای امنیت ملی است و دولت‌ها و نظام بین‌الملل ابزارهایی در تأمین ارزش‌های دموکراتیک هستند. از منظر آیکنبری، مهم‌ترین موضوعی که موجب اختلاف این نظم با نظم‌های دیگر می‌شود، وجود مکانیسم‌های کنترلی مشخص بر اعمال قدرت از طریق حاکمیت نهادهاست (Ikenberry, 2008).

### مهم‌ترین بایسته‌های جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در نظم هژمونیک

در نظم هژمونیک به طور کل با چهار دسته از دولت‌ها مواجه هستیم. دولت‌های بزرگ طرفدار و راضی از وضع موجود<sup>۱</sup> که این دسته از دولت‌ها متحدان طبیعی هژمون هستند و در اعمال رهبری وی نقش مشارکت‌کننده و حامی را ایفا می‌کنند، دولت‌های کوچک حافظ وضع موجود نیز که این دولت‌ها نیز به دلیل نداشتن قدرت کافی ترجیح می‌دهند از سیاست دنباله‌روی از هژمون برای کسب سود و یا درامان ماندن از خطر استفاده کنند، دولت‌های بزرگ تجدیدنظرطلب و یا ناراضی که مخالف سیاست‌ها و رهبری و برتری هژمون هستند و در نهایت، دولت‌های کوچک ناراضی از وضع موجود که فاقد قدرت و توان کافی برای ایجاد مخالفت با هژمون هستند و به دلیل همین ضعف، نمی‌توان آن‌ها را دولت‌هایی تجدیدنظرطلب در نظر گرفت. چراکه دولت‌های تجدیدنظرطلب باید دارای اراده و همچنین منابع کافی برای به چالش کشیدن نظم مستقر بین‌المللی باشند.



شکل ۲. انواع دولت‌ها در نظم هژمونیک. منبع: یافته‌های پژوهشگر.

بنابراین قدرت‌های راضی منابع و توانمندی‌هایشان را جهت حفظ ثبات سیستم در اختیار ابرقدرت قدرت می‌دهند و سیاست‌هایی همسو با وی اتخاذ می‌کنند. در مقابل قدرت‌های ناراضی، قدرت‌هایی هستند که به طور کامل در قواعد و هنجارهای سیستم بین‌المللی هضم نشده و از چالشگران بالقوه ابرقدرت به شمار می‌روند (Edstrom and Westberg, 2022: 100). از نظر کوهن و نای، دولت‌های حافظ وضع موجود مشارکت‌جو و همکاری‌طلب به‌ویژه در عرصه‌های اقتصادی و فنی هستند (Keohane and Nye, 1989: 3). از نظر شوئلر، می‌توان دولت‌های تجدیدنظرطلب را با توجه به «وسعت اهداف، خطرپذیری و ماهیت اهداف و ابزارهایی که برای رسیدن به هدف» در اختیار دارند به دو دسته «دولت‌های تجدیدنظرطلب با اهداف محدود» (پذیرش نظم و تلاش برای بهبود وضعیت خود) و «دولت‌های تجدیدنظرطلب با اهداف نامحدود»<sup>۱</sup> (برهم‌زدن نظم موجود) تقسیم کرد (Schweller, 2011: 290). به بیان وی، دولت‌های تجدیدنظرطلب با اهداف نامحدود، دولت‌هایی‌اند که درصدد برهم‌زدن نظم موجود و تغییرات اساسی در قواعد و هنجارها و اصول نظام بین‌الملل‌اند، اما دسته دوم از دولت‌ها، دولت‌هایی‌اند که در درون نظم موجود فقط به دنبال ارتقا موقعیت خود هستند (Schweller, 2014: 7). از نظر شوئلر، تهاجمی‌بودن یا تدافعی‌بودن خصلتی از پیش تعیین‌شده برای دولت‌ها نیست، بلکه سود و منافع آن‌هاست که باعث می‌شود دولت‌ها یکی از این دو الگوی رفتاری را دنبال کنند (Schweller, 1994: 100-103). ریچارد ندلیو در چهارچوب نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل خود با تأکید بر مفاهیمی چون روحیه، عزت نفس<sup>۲</sup>، افتخار<sup>۳</sup> و همچنین تأکید بر جهان روحیه‌بنیان در مقابل جهان‌های ترس‌بنیان و منفعت‌بنیان، میل به شناسایی و کسب احترام را یکی از انگیزه‌های اصلی دولت‌های تجدیدنظرطلب بیان می‌کند و بر این باور است بسیاری از رفتارهای تهاجمی دولت‌ها را نسبت به وضع موجود نمی‌توان در قالب پارادایم‌های مادی و انگیزه‌های مادی قرار داد (Nedlebow, 2008 and Nedlebow, 2010). از نظر میتزن نیز دولت‌ها گاهی برای حفظ امنیت هستی‌شناسانه<sup>۴</sup> خود و همچنین احساس کارگزاری مؤثر در نظام بین‌الملل حتی ممکن است امنیت فیزیکی خود را به خطر انداخته و به استقبال منازعه با دیگران و کنش‌های تجدیدنظرطلبانه بروند (Mitzen, 2006: 341). گادارد با بیان این که در تشخیص رفتارهای دولت تجدیدنظرطلب بایستی دو نکته را در نظر بگیریم، اول آن که آیا این دولت‌ها تمایل به تغییر همه و یا فقط بخشی از نظام را دارند و دوم آن که آیا این تغییر تدریجی و یا اساسی و رادیکال است. وی سپس بر اساس دو متغیر میزان دسترسی به منابع درون نظم (میزان پیوستگی دولت تجدیدنظرطلب با نظم مستقر و داشتن سرمایه اجتماعی برای مشروعیت بخشی به اقدام‌های تجدیدنظرطلبانه) و همچنین منابع خارج نظام (توان و امکان شکل دهی ائتلاف‌های خارج نظام و توانایی تعریف قواعد و هنجارهای

1. Limited and Unlimited Revisionists States.

2. Self Esteem

3. Honor

4. Ontological Security

جدید) دولت‌های تجدیدنظرطلب را به چهار دسته تجدیدنظرطلب همگرا<sup>۱</sup>، تجدیدنظرطلب میانگیر<sup>۲</sup>، تجدیدنظرطلب منزوی<sup>۳</sup> و تجدیدنظرطلب سرکش<sup>۴</sup> تقسیم می‌کند (Goddard, 2018: 768-769 and Nouri, 2021).



شکل ۳. انواع دولت‌های تجدیدنظرطلب در نظم هژمونیک

در چنین فضایی مهم‌ترین تجویزات سیاستگذارانه برای سیاست خارجی ج ایران در نظم هژمونیک به شرح زیر می‌باشد: **بازنمایی خود به عنوان یک دولت تجدیدنظرطلب سازنده و نه یک دولت تجدیدنظرطلب تخریبی و یا سرکش**: در همین راستا سازندگان سیاست خارجی ایران بایستی بتوانند با اتکا به منابع و فرصت‌های درون‌نظمی، هزینه‌های مربوط به انتخاب‌های سیاست خارجی خود را در نظم هژمونیک به حداقل برسانند. چراکه نادیده گرفتن منابع درون نظام و اتکای صرف به منابع خارج نظام برای ایران دارای هزینه و ایجادکننده تهدید و همچنین گاهی ناممکن است.

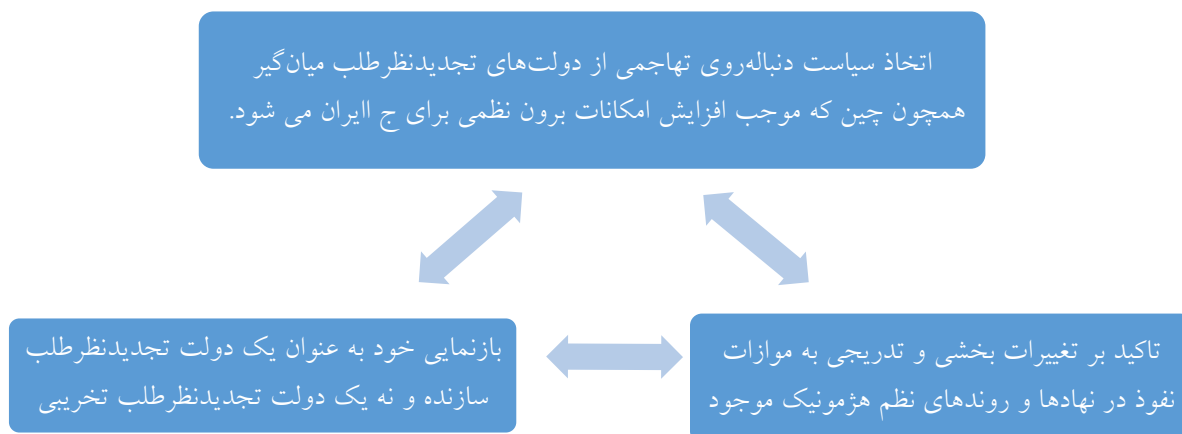
**اتخاذ سیاست دنباله‌روی تهاجمی**:<sup>۵</sup> سازندگان سیاست خارجی ایران بایستی از میان استراتژی‌های اتحاد و ائتلاف، بر استراتژی دنباله‌روی تهاجمی از قدرت‌های تجدیدنظرطلب همگرا و یا میان‌گیر نظیر هند و یا چین تکیه نمایند. به طور کل سیاست دنباله‌روی به معنای سیاست همراهی یک کشور با کشور قوی‌تر هست که در ادبیات روابط بین‌الملل دارای دو نوع روایت برجسته می‌باشد: روایت والتی و روایت شوییلری. والت نظریه‌پرداز واقع‌گرای نئوکلاسیک تدافعی، استراتژی دنباله‌روی را نوعی استراتژی سازش با قدرت برتر و مصون ماندن از خطر وی می‌داند. از نظر وی دولت‌ها تنها در شرایط خاصی سیاست همراهی با دولت تهدیدگر را دنبال می‌کنند: اگر مقاومت را بیهوده بدانند و یا متقاعد شوند که تهدید به وسیله سازش منحرف و یا کم‌رنگ می‌شود (Walt, 2009: 89). این نوع از استراتژی دنباله‌روی را «دنباله‌روی تدافعی» نیز می‌توان نامید. پرواضح است که ج ایران با توجه به هویت انقلابی و اسلامی خود نمی‌تواند از میان گزینه‌های سیاست خارجی به دنباله‌روی تدافعی با آمریکا به عنوان هژمون نظام بین‌الملل روی آورد، بنابراین این کشور بایستی بر اساس سیاست دنباله‌روی تهاجمی عمل نماید. از نظر شوییلر،

1. Integrated Revisionist  
2. Bridging Revisionist  
3. Isolated Revisionist  
4. Rogue Revisionist  
5. Offensive Band Wagoning

دنباله‌روی در این معنا اتحادی با دولت‌های برتر نظام است برای کسب سود و سهم‌شدن در پیروزی‌ها تا ترس از تهدید به مجازات. بنابراین در این حالت «دنباله‌روی» با دولتی است که تهدید درک نمی‌شود و منبع خطر محسوب نمی‌شود (Schweller, 1994: 84). مطابق با این استراتژی دنباله‌روی از دولت‌های تجدیدنظرطلب میان‌گیر نظیر چین برای ج ایران بسیار می‌تواند مفید باشد. چرا که تجدیدنظرطلبی چین یک تجدیدنظرطلبی سازنده، قاعده‌مند و تدریجی و بخشی است. این کشور بخش زیادی از منابع خود را از همین نظم می‌گیرد و از ساختارهای موجود امکانات دریافت می‌کند. چین به موازات تعاملات تجاری و وابستگی متقابل اقتصادی با آمریکا و همچنین نفوذ در نهادهای مالی نظام بین‌الملل (استفاده از منابع درون‌نظمی) بر ظهور مسالمت‌آمیز و بین‌الملل‌گرایی فعال و همچنین تحقق رؤیای چینی (به عنوان گزینه‌ای تجدیدنظرطلبانه در سیاست خارجی شی جی پینگ) از منابع برون‌نظام نیز نظیر برنامه‌هایی چون طرح یک کمربند یک جاده و ابتکارات منطقه‌ای در جهت تغییر جایگاه خود در نظام بین‌الملل و مقابله با آمریکا استفاده می‌کند. بنابراین دنباله‌روی از این کشور و الگوگیری از شیوه تجدیدنظرطلبی آن برای سیاست خارجی ج ایران بسیار می‌تواند مفید باشد (به عنوان مثال پذیرش ایران در سازمان همکاری شانگهای که موجب افزایش امکانات برون‌نظمی برای این کشور می‌شود). این در حالی است که دنباله‌روی ایران از روسیه به عنوان یک دولت تجدیدنظرطلب تخریبی و یا منزوی موجب افزایش هزینه‌های سیاست خارجی ایران خواهد شد.

**تأکید بر تغییرات تدریجی و بخشی در نظم هژمونیک:** ایران بایستی با رسوخ در روندها و نهادهای نظم موجود بکوشد تا این روندها و نهادها را به سوی منافع خود همراه کند. در واقع این کشور بایستی بتواند با تغییرات تدریجی و بخشی بجای تغییرات رادیکال و تخریبی و آشوب‌ساز، روندها و ساختارهای نظم موجود را با اهداف و منافع خود همراه سازد و خود را به عنوان یک دولت تجدیدنظرطلب صلح‌ساز و سازنده نظم و نه یک دولت آشوب‌ساز و برهم‌زننده نظم معرفی نماید.

**برخورد گزینشی با لایه‌های مختلف نظم هژمونیک:** از نظر آیکنبری از آنجا که نظم بین‌الملل لیبرال به رهبری آمریکا یک نظم با ماهیت باز، شفاف و قاعده‌مند است، پیوستن به این نظم برای دولت‌های تجدیدنظرطلبی چون چین بسیار راحت‌تر از مقابله با آن است (Ikenberry, 2010, 511). بنابراین از نظر وی برای چین این امکان فراهم است تا بخش‌هایی از این نظم را که منطبق با منافع‌اش است، برگزیند و بخش‌هایی را نادیده بگیرد. به نظر می‌رسد این استراتژی برای ایران نیز می‌تواند مفید باشد. به این معنا که ایران از میان لایه‌های مختلف نظم هژمونیک به رهبری آمریکا، می‌تواند لایه‌ها و بخش‌هایی را که امکان تعامل با آن دارد (مثلاً لایه‌های فناوری، علمی و تکنولوژیک) را برگزیند و سیاست همراهی و مشارکت‌جویانه اتخاذ نماید و در مقابل سایر لایه‌ها خواهان تغییرات شود. به عبارت دیگر استفاده حداکثری از نظم موجود با تأکید بر تغییرات تدریجی و بخشی را داشته باشد.



شکل ۴. مهم‌ترین بایسته‌های سیاست خارجی ایران در نظم هژمونیک. (منبع: یافته‌های پژوهشگر)

### ۱- مهم‌ترین بایسته‌های جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در نظم موازنه قدرت

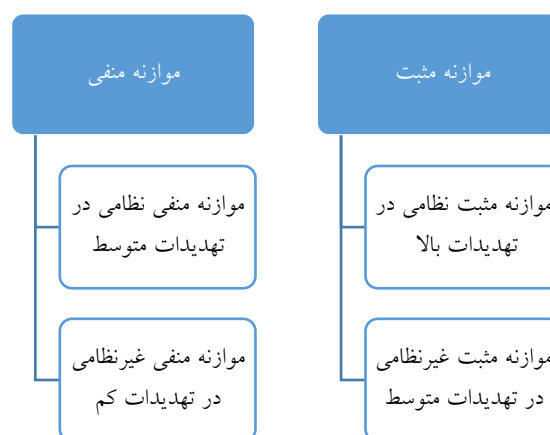
استفن والت در مقاله خود با عنوان «پایان عصر آمریکایی» بر این باور است که با ظهور و یا خیزش قدرت‌های نوظهور همچون چین و یا هند و برزیل، عمر کوتاه دوران تک قطبی به رهبری آمریکا به پایان خود نزدیک می‌شود و در نتیجه دنیا شاهد نظمی دوقطبی چینی/آمریکایی و یا نظمی چندقطبی متشکل از چندین قدرت بزرگ نابرابر خواهد بود. نظمی که آمریکا قدرت‌مندترین قطب خواهد بود اما به شدت از دامنه رهبری آن کاسته خواهد شد (Walt, 2011). بنابراین همان گونه که در مرور ادبیات نیز اشاره شد، واقع‌گرایان از جمله خود والتز با تأکید بر مفهوم موازنه قدرت، بر لحظه تک‌قطبی تأکید کرده و نظم موازنه قدرت را حاکم می‌دانند. با قبول این مفروضه، مهم‌ترین تجویزات ایران به‌عنوان بازیگری قدرت‌طلب (مطابق با رئالیسم تهاجمی) و یا امنیت‌جو (مطابق با رئالیسم تدافعی) در چنین نظمی شامل موارد زیر خواهد بود:

**تمرکز بر استراتژی موازنه داخلی:** از نظر والتز، موازنه داخلی به معنای افزایش توانمندی‌های داخلی است و بر اثر فرایند تقلید بازیگران از دیگر بازیگران قدرتمند ایجاد می‌شود. موازنه داخلی، موازنه یک‌جانبه نیز نامیده می‌شود. این موازنه می‌تواند به شکل تهاجمی (مورد هدف قرارداد دولت مورد نظر) و یا تدافعی (افزایش توانمندی‌های دفاعی) صورت گیرد (Waltz, 1979: 127). طبق این تجویز سیاستگذارانه، دولت ایران بایستی در زمینه توانمندسازی اقتصادی و نظامی به عنوان بازیگری امنیت‌جو و یا قدرت‌طلب بکوشد. این نوع از موازنه می‌تواند با تأکید بر افزایش توانمندی‌های مادی ایران، قدرت بازدارندگی کشور را در نظم موازنه‌محور بالا ببرد و مانع از ایجاد ضربه اول شود. این نوع از موازنه همچنین می‌تواند به دو شکل «موازنه مثبت» و «موازنه منفی» تقسیم شود. از نظر هی، مقصود از «موازنه منفی» تلاش برای به تحلیل‌بردن قدرت نسبی رقیب (تک قطب) و مقصود از «موازنه مثبت» نیز به معنای افزایش توانایی قدرت خود دولت است که هر کدام از این دو شیوه شامل ابعاد نظامی و غیرنظامی می‌شود (He, 2012: 182).

**تمرکز بر استراتژی موازنه بیرونی:** وجه مشخصه موازنه بیرونی و یا موازنه خارجی، اتحاد و ائتلاف‌های سیاسی و نظامی با دیگر دولت‌های همسوز از طریق تجمیع توانمندی‌های یک دولت با دولت‌های دیگر است که موازنه دسته‌جمعی نیز نامیده می‌شود (Waltz, 1979: 127). طبق این استراتژی، دولت ایران باید به دنبال متحدان قوی به‌ویژه در سطح منطقه باشد. در همین راستا از نظر واقع‌گرایان اخلاقی، رهبران سیاسی فعال رهبرانی هستند که به دنبال راهبردهای اتحاد و ائتلاف به‌ویژه با همسایگان و یا دولت‌های قدرت‌مند هستند تا بتوانند متحدان خوبی برای حمایت از ظهور کشورشان ایجاد کنند. این رهبران سیاسی همچنین متعهد می‌شوند با رشد همه جانبه قدرت و سیاست اتحادسازی زمینه را برای افزایش قدرت بین‌المللی کشورشان فراهم کرده و از طریق متحدان استراتژیک خود، پشتیبانی سیاسی و امنیتی ایجاد کنند (Xuetong, 2016: 18-19). به نظر می‌رسد با توجه به نظم موازنه قدرت فعلی، دولت‌های نوظهور و درحال خیزش می‌توانند مهم‌ترین گزینه برای اتحاد و ائتلاف ایران باشند. این قدرت‌ها، قدرت‌هایی هستند که با تکیه بر توانمندی‌های اقتصادی بالقوه و سهم در حال افزایش خود در اقتصاد جهانی از نظم بین‌المللی غرب‌محور فعلی نیز ناراضی بوده و با شکل‌دهی به بلوک‌های قدرت، ائتلاف‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای خواهان انباشت قدرت و تأثیرگذاری بر آینده نظم بین‌الملل هستند. در ادبیات مربوط به قدرت‌های نوظهور منطقه‌گرایی و تشدید‌گرایی‌های منطقه‌ای بسیار دارای اهمیت است (Notle, 2010: 36). این قدرت‌ها همچنین با شکل‌دادن به ائتلاف‌ها و نهادسازی‌های موازی و همچنین پیشنهادات اصلاحی در مدیریت امور بین‌المللی به دنبال نوعی توازن قدرت در قبال قدرت‌های مسلط نظام بین‌الملل هستند. نمونه این ائتلاف‌بندی‌ها را می‌توان در گروه بریکس، ای ۷ و یا سازمان همکاری شانگهای و... مشاهده نمود. بنابراین دولت ایران با اتحاد و ائتلاف با این قدرت‌ها که شامل دولت‌هایی چون چین، هند، برزیل و یا آفریقای جنوبی است می‌تواند با جذب حامیان استراتژیک در نظم موازنه قدرت نقش فعال ایفا نماید.

در نظر گرفتن و محاسبه دو متغیر «موثر بودن موازنه» و «هزینه موازنه»: یکی دیگر از تجویزات سیاستگذارانه برای ایران در نظم موازنه‌محور، توجه به موثر بودن موازنه در قبال هزینه موازنه است. به این معنا که معمولاً دولت‌ها در تهدیدات با درجه بالا، وزن بیشتری به عامل اول می‌دهند و برایشان موثر بودن موازنه بسیار بااهمیت می‌شود. در حالی که با پایین آمدن درجه تهدید، نگرانی‌های دولت‌ها به سمت هزینه توازن جلب می‌شود. در همین راستا از نظر هی دولت‌ها در تهدیدات پایین به «موازنه منفی غیرنظامی»، در تهدیدات متوسط به «موازنه منفی نظامی» و یا «موازنه مثبت غیر نظامی» و در تهدیدات بالا نیز به «موازنه مثبت نظامی» متوسل می‌شوند (He, 2012: 176). بنابراین دولت ایران بایستی با درجه‌بندی تهدیدات بیرونی و همچنین در نظر گرفتن هزینه و موثر بودن موازنه در قبال هر یک از این تهدیدات از استراتژی‌های گوناگون موازنه استفاده نماید. به عنوان مثال این دولت نباید در قبال تهدیدات پایین و یا متوسطی که دریافت می‌کند از استراتژی‌های موازنه مثبت استفاده نماید، چرا که این استراتژی موجب حساسیت بیشتر شده و سطح تهدیدات را بالا می‌برد، بنابراین در چنین شرایطی توسل به استراتژی‌های منفی به خصوص استراتژی‌های غیر نظامی بسیار می‌تواند موثر باشد، چرا که این استراتژی‌ها هم قدرت تحریک‌کنندگی کمتری دارند و هم هزینه کمتر.

- موازنه م



شکل ۵. انواع موازنه با توجه به تهدیدات وارد شده. (Source: He, 2012: 176)

## ۲- مهم‌ترین بایسته‌های جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در نظم نهادی

همان‌گونه که بیان شد در نظم نهادی، نهادها و قواعد مهم‌ترین عناصر شکل‌دهنده به نظم بین‌الملل هستند. به نظر می‌رسد بر خلاف دو نظم پیشین، مهم‌ترین تجویزات سیاستگذارانه ایران در این نظم باید حول مفاهیمی چون: تلاش برای بهبود اعتبار استراتژیک بین‌المللی، تلاش برای کسب محبوبیت سیاسی و همچنین تلاش برای تقویت سرمایه اجتماعی بین‌المللی صورت‌بندی شود.



شکل ۶. مهم ترین تجویزات سیاست گذارانه ج ایران در نظم نهادی در راستای تقویت اعتبار استراتژیک و سرمایه اجتماعی بین‌المللی. (منبع: یافته‌های نویسنده)

در واقع در این نظم دولت ایران بایستی بکوشد از طریق استراتژی «موازنه نهادی»<sup>۱</sup> که به معنای مواجهه با تهدیدات و فشارهای دولت تک‌قطب از طریق ایجاد، استفاده و یا تسلط بر نهادهای چندجانبه است (He, 2008: 493)، به ایفای نقش فعال بپردازد. ایران همچنین بایستی از طریق استراتژی «موازنه منفی غیرنظامی» و یا استراتژی «موازنه نرم» با جذب متحدین تاثیرگذار، به هنجارسازی و ایده‌سازی در جهت نظم مطلوب خود یعنی نظم عدالت‌محور بپردازد.

## نتیجه‌گیری

همان گونه که در ابتدای پژوهش نیز مطرح شد، این مقاله با طرح دو پیش‌فرض پرسش اصلی خود را مطرح کرد. اولین پیش‌فرض آن بود که موضوع نظم بین‌الملل و به ویژه انواع آن نه تنها در ادبیات روابط بین‌الملل بلکه در ادبیات سیاست‌گذاری خارجی نیز می‌تواند بحث بسیار مهمی باشد، چرا که آشنایی با انواع نظم و چگونگی برخورد با آن می‌تواند به عنوان یکی از پیش‌شرط‌های مهم در سیاست‌گذاری موفق هر دولتی محسوب شود. پیش‌فرض دوم نیز بیان می‌کرد که در نظام بین‌الملل کنونی می‌توان شاهد عناصر سه نظم هژمونیک، نظم موازنه قدرت و نظم نهادی به طور همزمان بود، نظمی‌هایی که می‌توانند بر کنشگری بازیگران نظام بین‌الملل دارای تأثیرات مقدوری و امکان‌بخش و همچنین محذوری و محدودیت‌بخش باشند. بنابراین مطابق با این دو پیش‌فرض پرسش اصلی این مقاله آن بود که مهم‌ترین تجویزات سیاست‌گذارانه جمهوری اسلامی ایران در این سه نظم چگونه بایستی باشد؟ پرسش فرعی نیز آن است که در هر یک از نظمی‌های نام‌برده، ایران بایستی دارای چه نقشی هویتی باشد؟ در جدول زیر می‌توان پاسخ به این دو پرسش را به عنوان یافته‌ها و نتایج پژوهش مورد بررسی قرار داد.

جدول ۳. مهم‌ترین تجویزات سیاست‌گذارانه و نقش‌های هویتی ایران در نظم‌های سه‌گانه

انواع نظم	تجویزات سیاست‌گذارانه	نقش هویتی
نظم هژمونیک	بازنمایی ایران به عنوان یک دولت تجدیدنظرطلب سازنده و نه یک دولت تجدیدنظرطلب تخریبی استراتژی دنباله‌روی تهاجمی از قدرت‌های تجدیدنظرطلب همگرا و یا میان‌گیر نظیر هند و یا چین رسوخ در روندها و نهادهای نظم موجود در جهت تغییرات تدریجی و بخشی	دولت عقلانی تجدیدنظرطلب سازنده با تاکید بر منطق نتیجه
نظم موازنه قدرت	تمرکز بر استراتژی موازنه داخلی و خارجی اتحاد با دولت‌های نوظهور و درحال خیزش توجه به موثربودن موازنه در قبال هزینه موازنه به کارگیری استراتژی‌های موازنه مثبت و موازنه منفی با توجه به درجه و شدت تهدیدات وارده	دولت عقلانی قدرت‌طلب و امنیت‌جو با تاکید بر منطق نتیجه
نظم نهادی	استفاده از استراتژی موازنه نهادی و یا موازنه نرم تمرکز بر افزایش متحدین سرمایه‌گذاری و تحمل هزینه در ایجاد نظم عدالت‌محور	یک دولت قاعده‌مند هنجارساز با تاکید بر منطق تناسب

## References

- Acharya, Amitav. (2016), "Idea-shift'. How ideas from the rest are reshaping global order", *Third World Quarterly*, 37 (7): 1156–1170.
- Acharya, Amitav. (2018), *The end of American world order*. Polity Press.
- Bahadurkhani, Mohammad Reza, & Darabi, Ali Asghar. (2016), "Evolution in the concept of international order", *Political Strategy Quarterly*, 1(3), 89-117. [In Persian]
- Brooks, Stephen G.; and William C. Wohlforth. (2005), "Hard Times for Soft Balancing," *International Security*, 30 (1): 72-108. Available at: <http://www.jstor.org/stable/4137459>.
- Bull, H. (2002), *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*. London: Palgrave.
- Buzan, Barry. (2004), *The United States and the Great Powers: World Politics in the Twenty-First Century*, Cambridge: Polity Press.
- Chan, S. (2018), "Discerning States' Revisionist and Status-Quo Orientations: Comparing China and the US", *European Journal of International Relations*, 25(2): 613-640. <https://doi.org/10.1177/1354066118804622>.
- Doran, Charles F. (1991), *What is power cycle theory? Introducing the main concepts*. Cambridge University Press.
- Edström, Håkan & Jacob Westberg. (2022), "The alignment strategies of great powers: Managing power asymmetries and structural changes in the international system." *Comparative Strategy* 41(1): 97-119, DOI: 10.1080/01495933.2021.2017750.
- Elman, Colin. (2002), "Introduction: Appraising Balance of Power Theory," in John Vasquez and Colin Elman, eds. *Realism and the Balancing of Power*. New York: Prentice Hall.
- Goddard, Stacie E. (2018), "Embedded Revisionism: Networks, Institutions, and Challenges to World Order", *International Organization*, 72 (4): 763-797. <https://doi.org/10.1017/S0020818318000206>.
- Griffiths, R. (2017), "The Waltzian Ordering Principle and International Change: A Two-Dimensional Model", *European Journal of International Relations*, 24(1): 130-152. Retrieved from <https://doi.org/10.1177/1354066117700478>.
- Güner, Serdar. (2017), "An Evolutionary Game Analysis of Balancing and Bandwagoning in Unipolar Systems," *Journal of Game Theory*, 6 (2): 21-37, DOI: 10.5923/j.jgt.20170602.01>.
- Haass, Richard N. (2014), "The Unraveling: How to Respond to a Disordered World", *Foreign Affairs*. 93(6): 70–79.
- He, K. (2008), "Institutional Balancing and International Relations Theory: Economic Interdependence and Balance of Power Strategies in Southeast Asia," *European Journal of International Relations*, 14 (3): 489–518. Available at: <https://doi.org/10.1177/1354066108092310>.
- He, Kai. (2012), "Undermining Adversaries: Unipolarity, Threat Perception, and Negative Balancing Strategies after the Cold War," *Security Studies*, 21 (2): 154- 191, DOI: 10.1080/09636412.2012.679201>.
- Ikenberry, G. J. (2008), "The Rise of China and the Future of the West: Can the Liberal System Survive?," *Foreign Affairs*, 87(1), 23–37.
- Ikenberry, J. (2001), *After Victory: Institutions, Strategic Restraint, and the Rebuilding of Order after Major Wars*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Ikenberry, J. (2010), "The Liberal International Order and its Discontents. *Journal of International Studies*", 38(3): 509–521. <https://doi.org/10.1177/0305829810366477>.
- Ikenberry, J. (2018), "The End of Liberal International Order?," *International Affairs*, 94(1): 6-23. <https://doi.org/10.1093/ia/iix241>.
- Kissinger, H. (2014), *World Order*. New York: Penguin Press.
- Mearsheimer, J. J. (2018), "The Rise & Fall of the Liberal International Order", *International Security*, 43(4): 7–50. Retrieved from <https://www.belfercenter.org/publication/bound-fail-rise-and-fallliberal-international-order>.
- Mitzen, J. (2006), "Ontological Security on World Politics", *European Journal of International Relations*, 12 (3): 341–370.
- Morgan, G. (2008), "Security, Stability, and International Order", *American Behavioral Scientist*, 51(9):1322-1338. <https://doi.org/10.1177/0002764208316226>.
- Nedlebow, Richard (2008), *A cultural Theory of International Relations*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Nedlebow, Richard. (2010), *Why Nations Fight, Past and Future Motives for War*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Nolte, D. (2010), "How to Compare Regional Powers: Analytical Concepts and Research Topics". *Review of International Studies*, 36.
- Nouri, Ali Reza. (2021), "The nature of Russia and China's revisionism: Iran's politics and interests", *Central Eurasian Studies Quarterly*, 14 (2), 371-396. [In Persian]
- Nye, J. S. (2016), *Bound to lead: The changing nature of American power*. New York: Basic Books.
- Onis, Z., & Kutlay, M. (2020), "The New Age of Hybridity and Clash of Norms: China, BRICS, and Challenges of Global Governance in a Postliberal International Order", *Alternatives: Global, Local, Political*, 45(3):123-142. <https://doi.org/10.1177/0304375420921086>.
- Puchala, D. (2005), *Visions of International Relations*. Columbia: University of South Carolina Press.



32. Rasooli Saniabadi, E. (2022), "Types of Balancing Strategies in the Unipolar Order", *Politics Quarterly*, 52 (2), 425-451. DOI: 10.22059/JPQ.2023.346486.1007981 [In Persian]
33. Rasooli Saniabadi, E. (2022), "COVID-19 and International Order: A Case Study of China's Role", *Journal of World Sociopolitical Studies*, 6(2): 273-303. <https://doi.org/10.22059/wsps.2022.345443.1308>.
34. Schweller, R. (2014), "Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Underbalancing", *International Security*, 29 (2): 159-201.
35. Schweller, R. L. (1994), "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back In," *International Security*, 19, 1: 72-107, <DOI: 10.2307/2539149>.
36. Schweller, Randall L. (2004), "Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Under Balancing," *International Security*, 29 (2): 159-201. Available at: <http://www.jstor.org/stable/4137589>
37. Schweller, Randall. (2011), "Emerging Powers in an Age of Disorder," *Global Governance*, 17 (3): 285-297. Available at: <http://www.jstor.org/stable/23033748>(Accessed 13 July 2022).
38. Tammen, L and Ronald. Kugler, Jacek (2006), "Power Transition and China-US Conflicts", *The Chinese Journal of International Politics*, 1(1).
39. Walt, S. M. (2011), "The End of the American Era", *The National Interest*, (116), 6-16.
40. Walt, Stephan. (2009) "Alliances in a Unipolar World," *World Politics*, 61(1), 86-120. Available at: <http://www.jstor.org/stable/40060222>.
41. Waltz, Kenneth. (1979), *Theory of International Politics*. Reading, MA: Addison Wesley.
42. Waltz, Kenneth. (2002), "Structural Realism after the Cold War. In *America Unrivaled: The Future of the Balance of Power*," in G. John Ikenberry. Ithaca: Cornell University Press.
43. Wang, Yuan-kang. (2020), "The Durability of a Unipolar System: Lessons from East Asian History", *Security Studies*, 29 (5): 832-863, DOI: 10.1080/09636412.2020.1859127>.
44. Weber, Steven and Jentleson, Bruce W. (2010), *The End of Arrogance: America in the Global Competition of Ideas*, London: Harvard University Press.
45. Xuetong, Y. (2016), "Political Leadership and Power Redistribution", *The Chinese Journal of International Politics*, 9(1):1-26. <https://doi.org/10.1093/cjip/pow002>, Accessed on:4/5/2020.
46. Zakaria, Fareed. (2008), *The Post American World*. Norton and Company.